

رابطه توسعه سیاسی با توسعه فرهنگی و تاثیر آن بر شکل‌گیری شکل‌گیری نهادهای مدنی در ایران (۱۴۰۰-۱۳۶۸)

چکیده

در مقاله حاضر واکاوی تاثیر توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی بر شکل‌گیری نهادهای مدنی در ایران و مقایسه جایگاه توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی در دولت‌های هاشمی، خاتمی، احمدی نژاد و روحانی از مهمترین اهداف پژوهش می‌باشد که بررسی و تجزیه و تحلیل آنها پرداخته شده است. از نظر روش‌شناسی این پژوهش از نوع تحقیقات تبیینی - تحلیلی می‌باشد و از مراحل جمع‌آوری سیستماتیک اطلاعات و تجزیه تحلیل منطقی آنها برای نیل به اهداف استفاده شده است. پرسش اصلی این است که چه رابطه‌ای میان توسعه سیاسی با توسعه فرهنگی وجود دارد و این رابطه چه تاثیری بر شکل‌گیری نهادهای مدنی با تمرکز بر احزاب سیاسی در ایران بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ داشته است؟

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که رابطه توسعه سیاسی با توسعه فرهنگی رابطه لازم و ملزوم می‌باشد و مباحث فرهنگی مقدم بر مباحث توسعه‌ای به ویژه توسعه سیاسی می‌باشد و این رابطه بر شکل‌گیری نهادهای مدنی به ویژه احزاب سیاسی موثر است و شکل‌گیری نهادهای مدنی و احزاب سیاسی در ایران بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ به صورت ناقص صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی، نهادهای مدنی، احزاب سیاسی، دولت و حکومت.

مقدمه

توسعه یکی از مفاهیم مهم و پردامنه در طول تاریخ بوده است که نظریه‌های مختلفی توسط کارشناسان و صاحب نظران پیرامون آن بیان شده است. در کشور ما اغلب ترجمه و یا گزیده برداری از آراء و اندیشه‌های فیلسوفان و محققان خارجی درباره توسعه وجود دارد. هرچند که توسط اندیشمندان ایرانی نیز نظریاتی در باب توسعه و عدم توسعه یافتگی در ایران وجود دارد. توسعه و توسعه‌یافتگی در کشورهای مختلف با سطح پیشرفت آنها در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تکنولوژیک عجین شده است. در این میان توسعه سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ عده‌ای از نظریه‌پردازان آن را مقدمه و

پیش نیاز توسعه در سایر زمینه‌ها می‌دانند و برخی دیگر توسعه اقتصادی را در اولویت قرار می‌دهند و در نهایت عده‌ای توسعه همزمان در زمینه‌های مختلف را مؤثر می‌دانند.

بررسی پدیده‌های اجتماعی و نهادهای مدنی برای ارتقا بهتر جامعه و توسعه همه جانبه آن ضرورت دارد. شخصیت فردی ایرانیان، عوامل ایدئولوژیک، تجربه‌های تاریخی، نفوذ و دخالت قدرت‌های بزرگ و غیره همگی از جمله عوامل مؤثر در ناکامی توسعه سیاسی در ایران می‌باشند. تجربه اندک ایران در فعالیت‌های حزبی بعد از انقلاب مشروطیت، ضعف نسبی گروه‌های برگزیده سیاسی و وجود عوامل نیرومندی که سیر تاریخ سیاسی ایران را به سوی ساخت قدرت مطلقه سوق می‌داد راه توسعه ایران را تغییر دادند. تحکیم ساخت قدرت مطلقه مانع تکوین احزاب به عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. ساخت قدرت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی است بلکه موجب نهادزدایی از سیاست و گسترش روابط شخصی و غیر رسمی شدن فرایندهای سیاسی نیز می‌گردد سیاست حکومت بیشتر معطوف به جذب و حل نیروهای سیاسی بود و نه پذیرش و پرورش آنها.

احزاب در کمیت و کیفیت تحت تأثیر سه عامل ۱- ساختار حکومت و میزان تمرکزگرایی، ۲- سطح توسعه‌یافتگی و ۳- شکل‌گیری و تکامل جامعه مدنی تعدیل شده و برحسب جوامع مختلف، اشکال متفاوت می‌یابد. زمانی که صحبت از جامعه مدنی می‌گردد باید به دو نکته توجه نمود: نخست اینکه نظریات در حوزه توسعه به طور اعم و توسعه سیاسی و جامعه مدنی به طور اخص تماماً نظریات غربی بوده و نظریه‌پردازان نیز مطابق با معیارهای جامعه شناختی و معرفت شناختی این جوامع اقدام به نظریه پردازی نموده‌اند. بر این اساس تطبیق تمام و کمال آن با جوامع جهان سومی ممکن نیست و در این زمینه بومی سازی نظریات صورت نگرفته است. بنابراین در تطبیق نظریه و مصداق (نظریه جامعه مدنی) سعی شده است از بیشترین همسویی و نزدیکی بهره برد.

نکته دوم اینکه موضوع باید در یک کلیت سیستماتیک مورد توجه قرار گیرد. یعنی اینکه برای تحقق توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی سطح بالا و جامعه مدنی ما نیازمندیم تمامی سطوح و لایه های مؤثر در این امر را مشاهده نماییم. این روند و پیوستگی در جوامعی که سطح بالایی از جامعه مدنی را دارا هستند می‌توان مشاهده نمود اما در جوامع کمتر توسعه یافته مثل ایران نگاه موردی (مانند نقش احزاب به عنوان نهاد جامعه مدنی در توسعه سیاسی) با کاستی‌ها و چالش‌هایی روبرو است که زمینه را برای هرگونه نقد منصفانه و یا غیرمنصفانه (بدبینانه تر) فراهم می‌آورد. در واقع میان نهادهای مسبب توسعه و سطح توسعه یافتگی رابطه‌ای دو سویه برقرار است. مقاله حاضر می‌کوشد رابطه توسعه سیاسی با توسعه فرهنگی و تأثیر آن بر شکل‌گیری نهادهای مدنی در ایران را مورد بررسی قرار دهد. پرسش اصلی این است که چه رابطه‌ای میان توسعه سیاسی با توسعه فرهنگی وجود دارد و این رابطه چه تأثیری بر شکل‌گیری نهادهای مدنی با تمرکز بر احزاب سیاسی در ایران بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ داشته است؟

فرضیه مقاله این است که رابطه توسعه سیاسی با توسعه فرهنگی رابطه لازم و ملزوم می-باشد و این رابطه بر شکل گیری نهادهای مدنی به ویژه احزاب سیاسی موثر است و این فرآیند در ایران بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ به صورت ناقص صورت گرفته است. برای بررسی این فرضیه این پژوهش که از نوع تحقیقات تبیینی - تحلیلی می‌باشد؛ با نقد و بررسی نظریات توسعه، با نگاهی جامعه شناختی به تبیین پدیده توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی پرداخته خواهد شد؛ همچنین از طریق منابع کتابخانه‌ای و استفاده از اسناد و متون تاریخی و منابع اینترنتی به گردآوری داده‌ها خواهیم پرداخت.

۱- چارچوب نظری:

نگاه به توسعه، مدرنیزاسیون و پیشرفت پس از جنگ جهانی دوم نه تنها به عنوان اصلی مورد توجه دولت‌ها قرار گرفت بلکه به صورت آکادمیک ذهن بسیاری از نظریه‌پردازان را برای بررسی علل عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم به خود مشغول داشت.

بحث از توسعه در اواخر دهه ۱۹۵۰م زیر نفوذ «مکتب نوسازی» قرار داشت که تفکر «خطی» و الگوی یکسان‌انگار غربی را اشاعه می‌داد. پیش از آن و در سال ۱۹۴۵م استعمارزدایی، برای مدتی جلوه تحولات بین‌المللی را به‌ویژه در امریکای لاتین تحت تأثیر قرار داد، اما تحولات این سال‌ها، هیچ‌گاه منجر به پیدایش نظریه‌های دگرگونی سیاسی نشد. بعد از این سال‌ها، تا سال ۱۹۶۰م ترویج نظریه‌های لیبرال - دموکراسی غربی طبق الگوی خطی و یکسان‌انگار در حوزه علمی توسعه سیاسی، یکه‌تاز بود. در ابتدای دهه ۱۹۶۰م «مکتب وابستگی» با بیان نظریه‌های رادیکال و نئومارکسیستی، الگوی یاد شده را به شدت نقد کرد و توانست تا حدودی برای تبیین‌های خود در حوزه نظریه‌های توسعه سیاسی جایی باز کند.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، دانش پژوهان به طور اصولی به پیش شرط‌های دموکراسی و توسعه دموکراسی توجه داشتند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ همان گونه که ناظران زیادی اشاره کرده‌اند، دانشمندان سیاسی که درباره توسعه تحقیق می‌کردند بیشتر به مسائل نظم و ثبات سیاسی پرداخته بودند. این توجه در بخش عمده این دهه پابرجا ماند، تا این که در اوایل دهه ۱۹۸۰ مساله انتقال به مرحله دموکراسی بار دیگر مد نظر قرار گرفت. تامل دوباره بر دموکراسی در اوایل دهه ۱۹۸۰ با تغییر اقتصاد توسعه از برنامه‌ریزی به سوی توجه به بازار و با قبول توزیع نامتعادل درآمد که ممکن است از عملکرد بازار پدید آید، همزمان بود (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۳۸-۳۷).

۱-۱- توسعه و دموکراسی

مطالعه فرایند دموکراتیزاسیون نیازمند دموکراسی سنجی و یا سنجش شاخص‌های پیشرفت دموکراسی است. شاخص‌های دموکراسی، به میزان دموکراتیک شدن حکومت و استقرار حقوق و آزادی‌های دموکراتیک اشاره دارد. دموکراتیک شدن حکومت به میزان مسئولیت

پذیري حکام و امکان مشارکت و رقابت در زندگي سياسي وابسته است. طبعاً لازمه دموکراتيک شدن حکومت، به اين معنا برقراري آزادي هاي مدني و سياسي به ويژه آزادي اندیشه و بيان و اجتماع است. تعيين ميزان گسترش دموکراسي بر حسب اين شاخص ها از چشم اندازهاي مختلفي صورت گرفته است. در برخي مطالعات اوليه کشورها يا کلاً دموکراتيک و يا غير دموکراتيک محسوب مي شدند و حد ميانه اي در نظر گرفته نمي شد. در مطالعات بعدي بر درجات دموکراتيزه شدن کشورها تاکيد گذاشته شد. طبقه بندي ساده اوليه توسط سنجش هاي مبتني بر استانداردهاي دموکراسي که در مورد اداره دموکراتيک یک کشور بر خلاف معيارهاي نظري حمايت شده داوري مي کردند، کنار گذاشته شدند و از مقياس هايي که به صورت عملي دسته بندي مي شدند، استفاده شد. به علاوه براي چنين مقياس هايي، دانشمندان سياسي مقياس هايي براساس بقا و بر اساس واقعييت تهيه کردند که از تکنیک هاي مختلف جمع آوري "داده" و مقياس هاي نزديک مکمل استفاده کردند.

امتياز مطالعات اخير آن است که پويايي نظام هاي سياسي و فرايند دموکراتيزاسيون در آن ها را در نظر مي گيرد. دموکراسي سياسي به معنای بالا، ممکن است با درجات مختلف و متغير در نظام هاي سياسي موجود باشد. رژيم سياسي خاص ممکن است در عين حال داراي عناصر اقتدار گرايانه، الیگارشيک و دموکراتيک باشد. بنابراین در مورد بسياري از کشورها نمي توان گفت که صدرصد در زمره کشورهای دموکراتيک و يا غير دموکراتيک قرار داشته باشند. بلکه آمیزه اي از عناصر گوناگون در آنها يافت مي شود و نيز همواره بايد به امکان تحول در آنها توجه داشت. پس بايد طيفي در نظر گرفت که از يك سو ويژگي هاي دموکراسي و از سوي ديگر ويژگي هاي دموکراسي حداقل را در بر بگيرد و سپس تجربه سياسي کشورها را در درون آن طيف بررسي کرد. با کاربرد چنين روشي مطالعات تطبيقي ميان نظام هاي سياسي با استفاده از آمار و اطلاعات کمي ممکن مي شود. به طور کلي سنجش دقيق تر دموکراسي نيازمند بهره گيري از شاخص ها و ملاک هاي عيني و ذهني است (بشيري، ۱۳۸۰: ۴۵۹-۴۵۷).

۱-۲- کنش اجتماعي و توسعه سياسي:

کنش وسيله اي براي دستيابي به یک هدف و کنش ارتباطي^۱ براي دستيابي به تفاهم ارتباطي است. هدف هر دو کنش چيرگي بر وسيله است. اين مفهوم قبلاً توسط وبر^۲ و پارسونز^۳ و جان سيرل^۴ مطرح شده بود. توسط هابرماس گسترش مفهومي تازه اي يافت. هابرماس نظريه کنش را با مفهوم جديدي به نام اخلاق گفتگوي^۵ پيوند مي زند و امکان گفتگوي آزاد بدون هر گونه اجبار و اکراه را مطرح مي کند. بي شک کنش ارتباطي و مفاهيمه اي و حتي دموکراسي گفتگويي که امروزه جايگاه مهمي در علوم ارتباطات و سياست و جامعه شناسي

^۱ - Communicative act

^۲ - Max Weber

^۳ - Talcott Parsons

^۴ - John Searle

^۵ - discourse Ethics

دارد و امدار اندیشه‌های وی است. این گونه اخلاق گفتمانی جز در یک وضعیت دموکراتیک که انسان‌ها حقوق همدیگر را به رسمیت می‌شناسند، امکان تحقق ندارد و برای آن ویژگی‌هایی را بر می‌شمارد که عبارتند از:

الف- هر فرد اجازه داشته باشد عاری از اضطراب، دیدگاه‌های خود را ابراز دارد.
ب- هر فرد این اجازه را به دیگران بدهد که دیدگاه‌هایش را به چالش بکشند.
پ- هر فرد به دیگران اجازه بدهد که آرای خویش را هر گونه که هست بیان کنند.
ت- وجود یک پیش شرط اساسی. که هابرماس تحت عنوان «وضعیت کلامی مطلوب» از آن یاد می‌کند. هابرماس میان کنش وسیله‌ای (ابزاری) و کنش استراتژیک تمایز قایل می‌شود (هابرماس، ۱۳۸۸).

تأکید هابرماس بر کنش ارتباطی است و مبنای تمام نظریه‌های او همین نوع ارتباط است که ارتباط تحریف نشده و بدون اجبار است. در کنش ارتباطی کنش افراد درگیر نه از طریق حسابگری‌های خودخواهانه موفقیت بلکه از طریق کنش‌های تفاهم‌آمیز هماهنگ می‌شود. افراد دخیل در کنش ارتباطی به دنبال موفقیت‌های شخصی‌شان نیستند بلکه هدفشان را در شرایطی دنبال می‌کنند که بتوانند برنامه‌هایشان را بر مبنای تعریف‌هایی از موقعیت مشترک و در ارتباط با دیگران هماهنگ سازند. به نظر هابرماس انسان‌ها از طریق کار و زبان بر محیط و کارهایشان تأثیر می‌گذارند. کار همان کنش عقلانی هدفمند که متضمن کنش ابزاری و گزینش عقلانی یا هر دو است که به تسلط و توانایی را اعمال اراده بر طبیعت می‌انجامد. زبان، انباشته از مفاهیم و نمادهاست که امکان فراگیری دانش و استفاده از خرد جمعی را به انسان‌ها داده است و به انعطاف پذیری مهارت در کنش ارتباطی انجامیده و ساختارهای آگاهی افراد را شکل می‌دهد (هابرماس، ۱۳۸۸: ۱۶۸-۱۵۲).

برخلاف هابرماس، لاکلا^۱ و موف^۲ را باید نظریه پردازان دموکراسی در عصر پسامدرن تلقی کرد. به نظر آنها توسعه فرهنگ باید شرایط را برای دموکراتیک شدن بیشتر فراهم کنند. در جامعه گسسته‌ای که همبستگی اجتماعی سست شده باید به دنبال فرصت‌هایی برای انجمن‌های سیاسی مساوات طلبانه‌تر و متکثرتر بود. تنها از راه تضمین کثرت‌گرایی و رادیکال شدن دموکراسی لیبرال است. ظرفیت رادیکالیزه شدن دموکراسی نیز ناشی از تفسیرپذیری گفتمان‌های لیبرال دموکراتیک است. در شرائط نوین این جنبش‌های اجتماعی هستند که در عرصه مبارزه بر سر معانی مفاهیم لیبرال دموکراتیک می‌توانند آزادی را در میان گروه‌های مختلف شهروندان گسترش دهند. برخلاف هابرماس از این منظر مباحثه اصل است نه اجماع (نش، ۱۳۹۱: ۲۸۵-۲۶۵). نظریه حوزه عمومی هابرماس، مورد انتقاد پس‌اساختارگرایانی چون لیوتار قرار گرفت که پتانسیل رهایی بخش‌الگوی توافق یا اجماع از طریق بحث منطقی را به زیر سؤال برد. الگوی روشنگری هابرماس در مورد

^۱ - Ernesto Laclau

^۲ - Chantal Mouffe

سوزه منطقی مستقل به عنوان شالوده جهانشمول دموکراسی، توسط پسا ساختارگراها نقد شد (۱: ۲۰۰۳, Poster).

۲- نهادهای جامعه مدنی:

بهرغم تمام اختلاف نظرات و تفاوت دیدگاه‌هایی که میان فلاسفه سیاسی و اندیشمندان اجتماعی درباره تعریف جامعه مدنی وجود دارد به نظر می‌رسد که رابطه دولت و جامعه مهمترین مؤلفه در گفتمان جامعه مدنی باشد، و در همین نقطه است که به ویژه در اندیشه سیاسی لیبرال و تفکر انتقادی جامعه مدنی با دموکراسی پیوند می‌خورد؛ به نحوی که بعضاً جامعه مدنی نه تنها جزئی از سنت دموکراتیک، بلکه معادل و همسان آن پنداشته می‌شود. در این نگرش ارزش‌های جامعه مدنی مقولاتی نظیر مشارکت سیاسی، پاسخ‌گویی دولت و عمومی بودن سیاست را در بر می‌گیرد.

سعدالدین ابراهیم بر دلالت هنجاری جامعه مدنی، تأکید دارد (۲۷: ۱۹۹۴, Ibrahim)؛ و موصلی بر بعد نهادی جامعه مدنی و استقلال آن‌ها از دولت توجه کرده است (۸۱: ۱۹۹۴, Moussalli). چلبی جامعه مدنی را منطقه حایل بین چهار خرده نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌داند و به نقش محوری انجمن‌های داوطلبانه در آن اشاره دارد (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۴۲ و ۲۸۸). کوهن^۱ و آراتو^۲ بر این باورند که جامعه مدنی از حکومت، اقتصاد و نظام‌های کارکردی مرزبندی شده، اما با هسته خصوصی زیست جهان^۳ پیوند خورده است. از نظر آنان جامعه مدنی با خصایصی از قبیل تنوع^۴، عامیت^۵، حوزه زندگی خصوصی^۶ و مشروعیت^۷، مشخص می‌شود (Calhoun and et al, ۲۰۰۷: ۳۹۵).

هابرماس در ریشه‌یابی و تحلیل جامعه مدنی در عصر جدید به مفهوم مالکیت خصوصی و نقش آن در پیدایی جامعه مدنی در غرب توجه دارد. او بر خلاف مارکس و مارکسیست‌های بعدی شکل‌گیری حوزه عمومی را از روابط مالکیت مستقل نمی‌داند. به نظر او به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و محترم شمردن آن توسط دولت‌های نوین غربی این مجال را ایجاد کرد که همان‌طور که افراد در حیطه مالکیت باید از حقوق فردی برخوردار باشند روابط خصوصی آن‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به عنوان پیامد این امر مورد توجه بیشتری واقع شود.

^۱ - Cohen

^۲ - A.Arato

^۳ - Life world

^۴ - Plurality

^۵ - Publicity

^۶ - Privacy

^۷ - Legitimacy

بنابراین سازمان‌های غیر دولتی (NGOs)، سازمان‌های داوطلبانه خصوصی (PVOs)، سازمان‌های اجتماع محور، بنیادهای اجتماعی، برنامه‌های توسعه رهبری اجتماع و اتحادیه‌های تجاری و تشکلهای صنفی از جمله نهادهای جامعه مدنی می‌باشند.

گروه‌های اجتماعی از نظر خصوصیات مشترک، هویت جمعی، روابط شخصی میان اعضاء و سازمان و تشکیلات رسمی یا خودمانی و میزان استقلال و خودسری چند نوعند: یکم: گروه‌های آماری، همچون گروه‌های سنی یا گروه‌های شغلی و گروه‌های درآمد، افرادی را در برمی‌گیرند که برحسب تصادف در یک گروه آماری یا موقعیت شغلی و مالی قرار گرفته اند بدون آنکه بدین امر آگاهی داشته باشند.

دوم: گروه‌های وسیع اجتماعی که شامل افرادی با خصوصیات و هویت مشترک‌اند مانند گروه‌های مذهبی و گروه‌های قومی و گروه‌های جغرافیایی همچون اهالی شهرها و استان‌ها. اعضای این گروه‌ها الزاماً دارای روابط گروهی و سازمان رسمی نیستند اما از وجود تشابه میان خودشان آگاهی دارند.

سوم: گروه‌های رودررو که گذشته از آگاهی جمعی و هویت مشترک دارای روابط اجتماعی نیز هستند، مانند اهالی محلات و روستاها، ولی الزاماً دارای سازمان و تشکیلات رسمی نیستند.

چهارم: انجمن‌هایی که به وسیله دستگاه حکومت تأسیس می‌شوند، و در خاورمیانه و جهان سوم نظایر فراوان دارند، مانند اصناف شهری در کشورهای اسلامی و سندیکاهای کارگری و کارمندی "زرد" و احزاب سیاسی فرمایشی.

پنجم: انجمن‌های نهادی شده و مستقلی که به‌وسیله اعضای گروه تأسیس شده و دارای هویت مشترک و روابط اجتماعی و سازمان و تشکیلات رسمی‌اند، مانند انجمن‌های گوناگون حرفه‌ای و اتحادیه‌ها و سندیکاها و احزاب و جمعیت‌ها و انجمن‌های صنفی در کشورهای غربی که از عناصر متشکله جامعه مدنی به‌شمار می‌آیند.

در واقع پس از تکوین دولت مدرن دو نوع برداشت درباره رابطه آن با جامعه پیدا شد: یکی برداشت فلسفی که محتوای اصلی فلسفه سیاسی جدید را تشکیل می‌دهد و دیگر برداشت غیر فلسفی یا «علمی» و جامعه‌شناختی که زمینه اصلی تکوین جامعه‌شناسی سیاسی جدید به‌شمار می‌رود. پرسش اصلی در برداشت اول این است که بهترین نوع رابطه میان دولت و جامعه چیست و یا میان دولت و جامعه چه رابطه‌ای باید برقرار باشد. اما پرسش اساسی در برداشت دوم این است که چه نوع رابطه‌ای میان دولت و جامعه در واقع وجود دارد. فلسفه سیاسی جدید با تصور جدایی دو حوزه دولت و جامعه در پی تعریف حوزه خصوصی مستقل از حوزه قدرت دولتی و تعیین حدود اقتدار دولت مدرن بود و از حقوق و آزادی‌های جامعه مدنی در مقابل قدرت دولت حمایت می‌کرد.

تحقق جامعه مدنی مطابق رویکرد مورد نظر منوط به ایجاد حوزه عمومی در ساخت قدرت واحد سیاسی می‌باشد. از این منظر، ساخت ساده اعمال قدرت از بالا به پایین تغییر کرده، سه لایه در جامعه به وجود می‌آید: دولت، حوزه عمومی، ملت.

۳- توسعه فرهنگی و سیاسی در ایران:

توسعه فرهنگی از آرمان های بنیادی توسعه در همه جوامع بوده و هست. همه جنبش ها و تحولات مهم اجتماعی و سیاسی، ابتدا از جنبش های فرهنگی آغاز شده است. نهضت های داستان نویسی رنسانس و عصر روشنگری، اثبات کننده این بیان است. اساسا فرهنگ چون ناشی از باورها و ایستارهای ذهنی است و ذهن نیز مرکز فرماندهی انسان است، طبیعی است که مهمترین بخش توسعه، توسعه فرهنگی باشد (فروزش، ۱۳۹۸: ۵۴-۵۳).

توسعه سیاسی، فراگردی است که زمینه نهادی کردن تشکل ها و مشارکت سیاسی آنها را فراهم می کند و حاصل آن، افزایش توانمندی افراد، احزاب و گروه ها، برای مشارکت قانون مند در فضای سیاسی جامعه است. توسعه سیاسی افزایش ظرفیت و کارایی يك نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در يك جامعه است. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی مترادف است و هر اندازه يك نظام سیاسی انعطاف پذیر باشد و از خودکامگی به مردم سالاری گرایش پیدا کند، به همان نسبت توسعه سیاسی نیز در آن نظام افزایش می یابد. و توسعه سیاسی بیشتر جنبه رفتاری و بنیادی دارد. و سه عامل سازمان، کارایی، تعقل عملی و همبستگی ایدئولوژیک رهبران را از لوازم توسعه سیاسی دانسته اند (فروزش، ۱۳۹۸: ۵۷-۵۶).

عملیات نظریه پردازی در باب توسعه سیاسی، شامل احساس نارضایتی از وضع موجود، درک تغییر محیط اجتماعی، پیدایش نیازهای جدید، تعیین وضعیت مطلوب، برنامه ریزی توسعه ای، فراهم نمودن فرهنگ تغییر و تربیت کارگزاران و ... است. در نهایت، نیز تمامی فرایند مزبور با تمام دشواری آن امکان دارد که به نتیجه برسد. بنابراین، می توان از وجود رهیافت های گوناگون در باب نظریه پردازی سیاسی سخن گفت. درست به همین دلیل است که با مرور در ادبیات مطالعات توسعه سیاسی جامعه ای مانند ایران می توان از رهیافت های مارکسیستی، اثباتی و گفتمانی، و الگوهای دولت پاتریمونیال، شیوة تولید آسیایی، دولت مطلقه، و دولت تحصیل دار استفاده کرد.

آشنایی ایرانیان با تجدد غرب، طرح اولیه تجدد غرب و تجربه آن، مفاهیم دیگری را وارد نظام دانایی آنها کرد. مفاهیمی مانند عقل گرایی، اومانیسم، لیبرالیسم، فردگرایی، آزادی، برابری، ترقی و پیشرفت، کارگزاری تاریخی انسان، مفهوم سنت در برابر مفهوم تجدد، جامعه وحشیان در برابر جامعه متمدن، وضع طبیعی و وضع قراردادی، هویت طبقاتی، هویت جنسی، جامعه مدنی، مردم سالاری، قوم گرایی و نژادپرستی، سوسیالیسم، مارکسیسم، دولت حداقل، دولت رفاه، از خودبیگانگی، نخبه گرایی، اقتصاد کینزی در برابر اقتصاد اسمیتی، جامعه مصرفی، مشارکت توده ای، احزاب سیاسی، فاشیسم، توتالیتریسم، علوم انسانی مدرن، علوم فرهنگی، پستاجددگرایی و غیره تنها بخش کوچکی از این مفاهیم هستند که مربوط به سه موج تجدد از سویی، و ناشی از طرح های تجدد و تجربه های هر یک از سه موج مزبور از سوی دیگر می باشند. ویژگی عمده در این مفاهیم آن است که

مفاهیم مزبور در پیشینه تاریخی، فرهنگی و تمدنی‌ای به وجود آمده‌اند که با بستر فکری و شناخت‌شناسی جامعه ایران متفاوت است و رابطه جامعه ایران با این مفاهیم گزینشی بوده است. اساساً در جامعه‌ای مانند ایران مبانی متافیزیکی تجدد، علم مدرن و نگرش فنی وجود نداشت تا اینکه تجدد بتواند به شکل خالص آن وارد این جامعه شود. این امر باعث می‌شود که مفاهیم برخاسته از تجدد با مفاهیم تمدنی انباشته‌شده در ذهنیت ایرانی، مسئله اساسی تمدنی صد ساله اخیر ایران شود.

تجربه اندک ایران در فعالیت‌های حزبی بعد از انقلاب مشروطیت، ضعف نسبی گروه‌های برگزیده سیاسی و وجود عوامل نیرومندی که سیر تاریخ سیاسی ایران را به سوی ساخت قدرت مطلقه سوق می‌داد راه توسعه ایران را تغییر دادند. تحکیم ساخت قدرت مطلقه مانع تکوین احزاب به عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. ساخت قدرت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی است بلکه موجب نهادزدایی از سیاست و گسترش روابط شخصی و غیر رسمی شدن فرایندهای سیاسی نیز می‌گردد سیاست حکومت بیشتر معطوف به جذب و حل نیروهای سیاسی بود و نه پذیرش و پرورش آنها. تمامی این موارد باعث شده که موانع زیادی در مقابل توسعه سیاسی قرار بگیرد. انباشت قدرت سیاسی در ایران و تمرکز منابع اجبار در دست حکومت زمینه مناسبی بر اعاده سیاست غیر رسمی مبتنی بر «دوره‌ها» و گروه‌های پنهان و غیر پنهان به وجود آورد.

۴- تشکیل‌ها، احزاب و جامعه مدنی در ایران:

تشکیل يك مفهوم عام است و به معنی گروهی از افراد است که برای تحقق هدف یا اهداف مشخص و مشترك گرد هم آمده و در شكل رسمی (زمینه قانونی) و غیر رسمی (زمینه عرفی) به فعالیت می‌پردازند. تشکیل‌ها به طور کلی دارای چهار کارکرد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند.

احزاب و تشکیل‌های سیاسی ابزارهایی برای آموزش سیاسی، تمهیدی برای تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری آنها، وسیله جابه جایی قدرت و تبادل منابع و ارزش‌ها، نهادی برای جهت بخشیدن به فرهنگ سیاسی و تأثیر بر جامعه پذیری سیاسی به شمار می‌روند و همچون پل ارتباطی در جامعه، رفتارها و عملکردهای سیاسی شهروندان را به تدریج به سمت خاصی هدایت می‌کنند تا تنش‌ها و تعارضاتی که در جامعه وجود دارند، به بحران غیر قابل کنترل تبدیل نشوند.

جامعه مدنی نیز در گستره تاریخ گاهی به صورت عملیاتی و اغلب به طور تئوریک کاربرد داشته و تعریف‌های متعددی از آن صورت گرفته که هر یک با توجه به اعتبارشان از جایگاه خاص و ویژه‌ای برخوردارند اما به طور قطع نمی‌توان بر صواب بودن همه آنها مهر صحت گذاشت؛ زیرا از یک سو گستردگی این مفهوم و آنچه در زیر این چتر جای می‌گیرد محتوای آن را پیچیده و مبهم کرده و از طرفی هم در بسا از تعاریف دانشمندان و

اندیشمندان، بی طرفی آنچنانی مراعات نشده؛ می‌توان گفت که حتی برای ترجمه و تعریف این مفهوم هم برخورد ایدئولوژیک صورت گرفته است.

در ایران، به رغم وجود ذخیره‌های فراوان برای الگوبرداری؛ در زمینه ارتقای تأمل و تحمل سیاسی (چون ذخیره فرهنگ دینی)، تأمل و تحمل سیاسی چندان بالا نیست. بیشتر مردم با اندک انتقادی، از کوره در می‌روند و به منازعه می‌پردازند. در چنین وضعی، دولت نمی‌تواند فریاد ضرورت مداراگری سیاسی سر دهد. بی شک به این دلایل است که مردم در همه حال به انتظار پیش قدمی دولت، قدرت، حکومت و کارگزارانند تا آنها راه نمایانند یا به مقصد نجات برسانند؛ انتظاری که هرگز برنیامده و به رغم رفتن دولت‌های قدیمی و آمدن دولت‌های جدید، باز مردم از فقدان یک دولت مطلوب، لب به انتقاد می‌گشایند. تجربه تاریخی باستانی، اسلامی و غربی مؤید آن است که هرگاه توسعه‌ای در ایران باستانی، دول اسلامی و ممالک غربی پیدا آمده، معلول پذیرش و نهادینه سازی فرهنگ مطلوب خواهی در دولت و ملت بوده است. به همین جهت، هرگاه هم بپذیرند که توسعه، معلول دو مقوله اصلاح گری حکومتی و مردمی است، هیچ کس در پی مقصر نشان دادن دیگری و عذر تقصیر از خویش بر نمی‌آید، بلکه همگان به تلاش مضاعف برای اصلاح خویش که مقدمه اصلاح اجتماعی است، بر می‌آیند. نیل به این مرحله، گرچه دشوار و شاید به یک فرایند فرهنگی زمان بر محتاج است، ولی بی شک در نیل به مقصود توسعه راهی است پُر نتیجه.

شاید بتوان در منزل گاه های تئوریک و آکادمیک، توسعه سیاسی را تنها معبر نیل به توسعه اقتصادی و فرهنگی دانست اما در عمل و در حوزه پراگماتیک، تحقق آن مسبوق به سابقه ای تاریخی نیست (شیرودی، ۱۳۸۴: ۱۲۶-۱۲۵).

در ایران منابع مالی گسترده ناشی از درآمدهای نفتی که منحصراً در اختیار دولت قرار دارد به قدرت سیاسی حاکم فرصت داده است تا عملاً غالب فعالیت‌ها و مناسبات اقتصادی جامعه را کنترل کنند. برنامه‌ریزی اهرم اصلی دولت جهات شکل‌دهی به چارچوب تعاملات و ساختار اقتصادی کشور بوده است که منابع مورد نیاز برای اجراء آن از محل درآمدهای هنگفت نفتی تأمین می‌شود (نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۸). علاوه بر قدرت سیاسی، توان اقتصادی دولت در ایران معاصر نیز نقش کارشکنی آن در مقابل نهادهای مردمی را افزایش داده است.

تجربه انقلاب اسلامی در مسیر رفتار انتخاباتی نشان داد که بیش از هر چیز شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه بر این مسئله مؤثر بوده است و احزاب و تشکلهای سیاسی بر آن تأثیر چندان نداشتند (عیوضی، ۱۳۸۸: ۸۰-۸۱). ویژگی‌های کلی گفتمان انقلاب اسلامی عبارت‌اند از: ۱- توحیدمحوری و گسترش امر قدسی در زوایای مختلف حیات بشری؛ ۲- تشکله نظام معرفتی از نظرگاه جهان‌بینی اسلامی؛ ۳- بنا نهادن سیاست بر دین و بروز یافتن معرفت دینی در حیات سیاسی، اجتماعی؛ ۴- برتری «دانش شریعت‌اندیش» بر «دانش طبیعت‌اندیش»؛ ۵- محوریت نظریه ولایت فقیه در ساختار حکومتی جمهوری

اسلامی؛ ۶- غیریت‌سازی و معین کردن مرزهای هویت دینی گفتمان انقلاب با سکولاریسم و اندیشه‌های انسان‌مدارانه غربی؛ به عبارتی قوام یافتن هویت ایرانی - اسلامی در تقابل با هویت مدرنیستی؛ ۷- تعریف نوینی از انسان منطبق بر جهان‌بینی توحیدی؛ از این‌رو، گفتمان مذهبی و اسلامی انقلاب، به نوعی هویت خود را از گذشته جدا ندانست. این انقلاب، با بهره‌گیری از نظام معنایی و نظام اندیشگی بدیع، توانست طی یک فرآیند تاریخی با وصل کردن خود به ریشه‌های تاریخی مشخصی در حافظه قوی، به صورت بدیل زنده سیاسی جلوه‌گر نماید و هویتی نوین را بر بنیان ارزش‌ها و آموزه‌های دینی شکل دهد. در این فرآیند «نظام دانایی» و تشکل گفتمانی دینی‌ای شکل گرفت که به مثابه یک ایدئولوژی راهنمای عمل و رهایی‌ساز، جلوه‌گر شده است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

احزاب پس از انقلاب اسلامی تلاش نموده‌اند پیوندی میان اسلام و سیاست برقرار نمایند که در اصل موضوع شباهت وجود دارد اما در مفصل‌بندی نگاه به رابطه اسلام و سیاست تفاوت‌هایی وجود دارد و شباهت در کلیت و افتراق در جزئیات می‌باشد. در هر دورانی یک نظام صدقی و دانایی^۱ حاکم است و بر اساس آن نگاه، تمایلات، تصورات، اراده، جهت‌گیری‌ها و تقاضاهای مردم شکل می‌گیرد. یک گفتمان باید بتواند با نظام دانایی و صدقی (ارزشی - هنجاری) جامعه انطباق داشته باشد. نظام دانایی حاکم بر جامعه ایران، یک نظام دانایی دینی است که متکی بر نص و به تعبیری نص محور است. هر گفتمانی که بخواهد در ایران هژمونیک شود باید در تضاد با این نظام دانایی قرار نگیرد. می‌توان این نظام دانایی را نقد کرد، اما نمی‌توان آن را نفی کرد. حاملان و عاملان گفتمان اصلاحات از یک طرف بدون توجه به حساسیت‌های نظام دانایی حاکم بر جامعه ایران سعی نمودند انگاره‌ها و مفاهیم تشکیل دهنده آن را به چالش بکشند.

به اعتقاد رینولدز^۲ و ریلی^۳ پیامد سیاسی مستقیم به این مفهوم است که اگر کسی تحت نظام خاصی انتخاب شود ممکن است تحت نظام انتخاباتی دیگر انتخاب نشود و پیامد سیاسی غیرمستقیم آن به این مفهوم است که چه نوع احزاب، نظام‌های حزبی و کابینه‌هایی تشکیل خواهد شد (توسلی رکن آبادی و شعبان شمیرانی، ۱۳۹۲: ۷۸).

۵- مقایسه بسترهای توسعه‌ای نهادهای مدنی در دوره مطالعه (۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰):

هر يك از گروه‌های سیاسی در ایران دارای الگوهای رفتاری خاصی می‌باشند، بررسی نقش احزاب و گروه‌های سیاسی ایران در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که چهار گروه مذهبی، سکولار، لیبرال و رادیکال وجود دارد. چنین گروه‌هایی به گونه‌ای تدریجی بازتولید شده و هر يك می‌تواند شکل جدیدی از کنش سیاسی را در دوران‌های تاریخی ایجاد نمایند. فرآیند رقابت گروه‌های سیاسی محافظه‌کار و اصلاح‌طلب

^۱ - truth regime

^۲ - Reynolds

^۳ - Reily

مربوط به ماهیت دولت در سال‌های بعد از دهه ۱۳۶۰ می‌باشد. چنین فرایندی تابعی از ایدئولوژی نظام سیاسی است. ایدئولوژی نظام سیاسی به گونه‌ای تدریجی خود را در رقابت‌های انتخاباتی منعکس می‌سازد. واقعیت آن است که ساختار سیاسی ایران دارای برخی ویژگی‌های ایدئولوژیک و ساختاری دولت اقتدارگرا بوده و برخی ویژگی‌های بالقوه دموکراتیک را نیز دارا می‌باشد (بشیریه، ۱۳۸۸: ۵۱) (بشیریه، ۱۳۹۸).

ضعف‌ها و کاستی‌هایی مثل نادیده گرفتن عدالت اجتماعی، توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی، طرح یکسویه توسعه اقتصادی و توسعه آمرانه و از بالا به پایین و بی توجهی به مردم در دوران سازندگی باعث شد گفتمان اصلاحات بستر مناسبی را برای طرح ایده‌ها و نشانه‌های خود بیابند. در حقیقت گفتمان اصلاحات نشأت گرفته از ضعف‌ها و کاستی‌های گفتمان سازندگی و در مقام منتقد آن سر برآورد.

گفتمان اصلاحات در بدو حیات با تفسیرها و تبیین‌های متفاوت مواجه شد و تلاش‌های فراوانی صورت گرفت تا در قالب یک جنبش اجتماعی و اصلاحی واجد یک چارچوب نظری بایسته شوند در ادامه به واسطه فقدان یک چارچوب تئوریک و مجموعه گسترده، پراکنده و ناهماهنگی که در آن به فعالیت‌های تجدیدنظرطلبانه و اصلاحی مشغول بودند توان هژمونیک شدن را به عنوان یک گفتمان غالب از دست دادند. این در حالی بود که مفاهیمی همچون قانون مداری، جامعه مدنی، اصلاحات و آزادی نیازمند نظریه‌پردازی برای مشخص شدن چارچوب‌هایشان بودند تا به صورت انگاره‌هایی بی ریشه و سر در گم و فاقد اهداف معین در نیایند.

مفصل‌بندی گفتمان اصلاحات از دال مرکزی مردم در کنار دال قانون، آزادی، جامعه مدنی و توسعه سیاسی تشکیل شده بود. در مقابل در گفتمان اصول‌گرایی دال‌های روحانیت، عدالت، توسعه اقتصادی، ارزش‌ها و تهاجم فرهنگی حول دال مرکزی ولایت مفصل‌بندی شده بودند (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۵۵). دوره اصلاحات از محدود دوره‌ها یا تنها دوره‌ای است که دولت مرکزی در عین ثبات، تمرکز، استحکام و اقتدار، خود منادی گفتمان توسعه سیاسی و جامعه مدنی، واقعی‌تر شدن مشارکت و رقابت، تأکید بر قانون‌گرایی و شایسته‌گرایی، درگیر شدن مباحثات و نقدهای سیاسی - اجتماعی فراگیر، از مولفه‌های قابل ذکر در این دوره است که گفتمان توسعه سیاسی را جایگاهی استعلاجی می‌بخشد. به این ترتیب می‌توان گفت که توسعه سیاسی به عنوان دال مرکزی گفتمان اصلاح‌طلبی، به طور کلی (و منهای دو استثنای نسبی)، گفتمان دوره گذار و عدم تمرکز قدرت سیاسی است. وضعیت سال‌های اصلاح‌طلبی وضعیتی دوگانه است. از یک سو این دوره نیز، دوره گذار سیاسی است که باید وضعیت توسعه نیافته قبلی را به لحاظ سیاسی، به وضعیت توسعه یافته با ثبات و غیر قابل بازگشت آینده پیوند بزند، از جانب دیگر حکومت مرکزی در عین ثبات و استحکام، توسعه سیاسی را ترویج می‌کند، گرچه خود در این راه با چالش‌های گفتمانی جدی نیز روبه‌روست. نقش نخبگان، روشنفکران و مطبوعات در این دوره بسیار خطیر و تعیین‌کننده است.

گفتمان اصلاحات با توجه به دال‌های آزادی، جامعه مدنی، احیاکننده مفاهیم تجددگرایی در گفتمان انقلاب است. به نظر تأکید بر دال آزادی و جامعه مدنی جزو مانیفست تغییرناپذیر اصلاح‌طلبی است. گفتمان احزاب اصلاح‌طلب بر ساختار معنایی متجلی در دال‌های آزادی، جامعه مدنی، توسعه سیاسی و مردم که بر نظام دانایی حاکم بر جامعه انطباق داشت. خطمشی و الگوی گفتمان احزاب اصلاح‌طلبان در دوران مختلف خواهان این بودند که تغییرات تدریجی به صورت قانونی و مسالمت‌آمیز انجام شود.

در سوی دیگر پیروی از اصل متری ولایت فقیه و قانون اساسی، جامعیت حضور دین در صحنه سیاست و استکبارستیزی، پافشاری بر اصول و اهداف و آرمان‌های اولیه انقلاب، استمرار بخشیدن تحقق اندیشه و آرمان‌های امام خمینی^(ع) از اجزای اصلی تفکر احزاب اصول‌گرایی است (اخوان، ۱۳۸۹: ۲۲). کوبیدن مارک انحصارگرایی بر پیشانی گفتمان راست، نمونه‌ای از تهاجم نرم‌افزاری جریان اصلاح‌طلبی به گفتمان اصول‌گرایی در راستای این تلاش بود تا وانمود کند که گفتمان رقیب دیکتاتور است. بر عکس دال تهاجم فرهنگی نیز در مواجهه نرم‌افزاری، گفتمان اصلاح‌طلبی را همان دشمن خارجی می‌دانست که پایگاه داخلی یافته است و درصدد است تا گفتمان انقلاب را سلب ماهیت کند و سوژه‌ها را با ترسیم یک فضای اسطوره‌ای دیگر و پرداختن یک تصور اجتماعی در فضای گفتمان دیگری مفصل‌بندی سازد. پس از سال ۱۳۸۲ جناح راست و به ویژه جمعیت ایثارگران و تا حدودی نیز جامعه اسلامی مهندسين در جهت برون رفت از چالش عمده‌ای که جریان اصلاح‌طلبی ایجاد کرده بود گفتمان‌سازی را شروع کردند و در تعریف جریان راست به عنوان اصول‌گرایی سهم بسزایی داشتند. آنها شورای هماهنگی نیروهای انقلاب را تشکیل دادند و ائتلاف آبادگران ایران اسلامی که در دومین دوره انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا نقش‌آفرینی کرد از بطن این شورا بیرون آمد. استفاده از چهره‌های متخصص و نخبه‌ای که اشتهار جناحی نداشتند، استفاده از نیروهای ارزشی چپ، گفتمان و شعارهای جذاب مثل اعتدال، مردم‌سالاری دینی، نقش مردم در اداره امور، خرد جمعی، قانون‌گرایی، عدالت‌خواهی، رفاه و آسایش مردم، نکوهش رفتارهای بانندی و جناحی استراتژی‌های این جریان را تشکیل می‌داد (دارابی، ۱۳۸۸: ۲۴۲-۲۴۰).

احیاء‌گري اسلامی پس از آگاهی یافتن از تجارب دیگران، در پی اصالت بخشیدن به میراث هویتی خود بر مبنای بازاندیشی روشن‌بینانه بود؛ نوعی اتکاء به گذشته آرمانی اسلام که خالی از تعارض و خدشه به نظر می‌رسید و می‌بایست در نوعی رفت و برگشت تاریخی به احیای زوایا و شئون آن پرداخت. احیاء‌گران از این طریق درصدد بودند تا زوال را نه به عنوان امری مقدر یا تصادفی بلکه نتیجه تحولاتی معرفی نمایند که با پایان «عصر طلایی» اولیه اسلامی و به فراموشی سپردن مبانی اسلام حقیقی، گریبان‌گیر جامعه اسلامی شده است. هدف اصلی قائلان به احیاء‌گري، واکنش در برابر پیامدهای فرهنگی هویتی مدرنیته و سلطه و نفوذ استعمار غربی از طریق غنا بخشیدن به مفاهیم اسلامی و بازیابی قدرت سیاسی مسلمانان بود. «از نظر آنان، وظیفه احیای اسلام راستین، تقدم منطقی و

عملی داشت و مستلزم تغییرات اساسی در رهیافت سنتی به صورت تفسیر و تحلیل عقیدتی بود» (موثقی، ۱۳۸۰: ۱۱۴-۱۱۳). در گفتمان انقلاب اسلامی شأن حقیقت اجل از «فکری است که در مقام عمل درآید» (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۷۸) و از همین رو تعیین سودآوری ملاک تمیز حقیقت نیست. در تفکر احزاب اصول‌گرا حقیقت در پرتو تسری تقدس در پیکره اجتماع متبلور می‌شود. به عبارتی اگر شاکله و ابتدای سیاست و تعامل در گفتمان انقلاب بر شریعت است، حقیقت نمی‌تواند منفک از شریعت تفسیر شود.

احزاب اصول‌گرا یک تبیین صحیح از مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ارائه داد و در جهت تالیف منافع کلان نظام و مردم حرکت نمود. در واقع این احزاب توانستند بخش زیادی از مطالبات مردمی را به فاکتورهای حمایتی تبدیل نمایند.

تجزیه و تحلیل رویکرد احزاب اصلی اصول‌گرا و اصلاح‌طلب در ایران نشان می‌دهد که در مرکز مفصل‌بندی گفتمان اصول‌گرایان "ملت" به عنوان نقطه کانونی قرار داشته است و همچنین "قانون"، "دولت اسلامی" و "عدالت اجتماعی" گفتمان این گروه را حول دال مرکزی "مردم" تشکیل می‌دادند. در حالی که مفصل‌بندی گفتمان اصلاح‌طلبی ضمن توجه به "ملت" تشخیص اولویت در نیاز مردم را به گونه‌ای دیگر تشخیص داده بودند که عمده‌ترین آن "آزادی" و "جامعه مدنی" و "قانون" حول دال مرکزی "مردم" تشکیل شده بود. بنابراین مفصل‌بندی سیاسی هر دو جریان به دال مرکزی "مردم" تکیه داشت اما برداشت از نیاز و خواسته‌های اساسی آن متفاوت بود.

از مهمترین دال‌های مرکزی گفتمان اصلاحات جامعه مدنی است. در فقدان جامعه مدنی قدرت حکومت تحدید، کنترل و مهار نمی‌شود و احزاب قدرتمند و کارآمد که نماینده خواست‌های مردم هستند یا شکل نمی‌گیرند و یا اگر هم ایجاد شوند از بالا و توسط دولت بوجود می‌آیند و دولت‌ها با ایجاد احزاب مختلف و اسمی نیروهای اجتماعی را در جهت منافع خود به کار می‌گیرند. واکنش مردم به احزاب دولتی و دستوری همواره با دافعه همراه بوده و اصلاحات حکومتی و توسعه آمرانه با عدم اقبال عمومی مواجه بوده است. وقتی به چگونگی حضور مؤلفه‌های توسعه سیاسی در ایران در دوران اصلاحات نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که دولت ضمن تعریف حوزه‌ای به نام جامعه مدنی سعی می‌کند به خلق آن بپردازد و همین تلاش دولت برای تعریف و ایجاد این حوزه، دولت را نسبت به جامعه مدنی در موضع برتر می‌نشانند.

همیشه بسیاری از مفاهیم معنایی خارج از نظام معنایی گفتمان غالب قرار می‌گیرند و به صورت سرگردان رها می‌شوند. در این شرایط گفتمان‌هایی که رقیب گفتمان هژمونیک هستند و در کمین شکست هژمونی آن نشسته‌اند سعی می‌کنند نشانه‌هایی که در حوزه گفتمان‌گونی رقیب قرار گرفته‌اند را جذب و این واژگان سرگردان را مفصل‌بندی کنند. هرچند بسیاری توسعه سیاسی را پیش شرط توسعه اقتصادی می‌دانند، اما عدم توجه به توسعه اقتصادی و معیشت مردم در تاریخ مبارزات نخبگان و روشنفکران ایرانی برای رسیدن به توسعه سیاسی، همواره این تلاش‌ها و مبارزات را با شکست مواجه کرده است.

بنابراین می توان گفت حداقل در ایران، نمی توان بدون توجه به اقتصاد به دموکراسی رسید. نظریه پردازان مدرنی که به عدالت اجتماعی علاقه مند هستند بر این باورند، اگر دموکراسی با فقر و ثروت مفرط همراه باشد آن گاه این دموکراسی یک دموکراسی فنا شده و پر اشتباه خواهد بود (Becker, ۱۹۹۰: ۱۳).

دال مرکزی گفتمان اصلاحات در برجسته سازی تجدد و حاشیه رانی سنت نهفته است (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۵۷). اما گفتمان اصول گرایی نماینده تیپ فکری سنتی حاکم بر این جریان یعنی سنت گرایی است. مفصل بندی نو و تازه آن، شالوده شکنی های مداوم و معنازایی از دقایق گفتمان رقیب به عنوان استراتژی هایی سودمند منزلت بالاتری نسبت به گفتمان رقیب به آن بخشید و سازوکار هژمونیک شدن آن را فراهم آورد.

اصلاح طلبان در جذب دال های شناوری چون امنیت، رفاه و توسعه اقتصادی ناتوان نشان دادند. عدم توجه آنها به مقوله اقتصاد ناشی از برداشت اشتباه آنها از اقبال مردم به شعارهایی چون قانون، آزادی، توسعه سیاسی و جامعه مدنی بود. اصلاح طلبان در یک ارزیابی نادرست از عنایت مردم به شعارهای سیاسی خود به این نتیجه رسیدند که برای مردم مشکلات اقتصادی در اولویت نیست. آنها به درستی نتوانستند رفتارهای سیاسی مردم را تحلیل نمایند.

عدم توجه اصلاح طلبان به اهمیت مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم و تمرکز بیش از حد و بدون برنامه بر توسعه سیاسی باعث شد تا مردم اقبال اولیه و بی سابقه خود به گفتمان اصلاحات را پس بگیرند و به سمت پادگفتمان اصلاحات تغییر مسیر دهند. به همین علت اصول گرایان با گفتمان عدالت اقتصادی و توجه به حاشیه نشینان قدرت سیاسی در انتخابات بعدی مجلس و ریاست جمهوری شرکت نمودند و دال های شناوری چون عدالت، برابری و ... که بیشتر صبغه اقتصادی داشتند را در نظام معنایی مورد نظر خود مفصل بندی نمودند. به عبارتی دیگر اصلاحات در تدوین گفتمانی با قابلیت معتبر و در دسترس ناکام ماند و در شناخت مسائل و مشکلات جامعه لاجرم فاقد معیارهای لازم بوده است. اما گفتمان اصول گرایی نماینده فکری سنتی حاکم بر این جریان یعنی سنت گرایی است. مضامین و دال های «عدالت» و «دولت اسلامی» اصول گرایی در کشاکش سنت و تجدد به سنت گرایی بها داد و زمینه ساز پیروزی دولت های نهم و دهم (احمدی نژاد) و سیزدهم (رئیس) گردید.

۵-۱- دوره هاشمی رفسنجانی (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶)

مداخله و مدرنیزه کردن دولت هاشمی رفسنجانی با ظهور رهبران حزب کارگزاران به طور مستقیم ارتباط دارد. تلاش های مدرنیزاسیون این دولت تغییر قابل توجهی در شاخص های توسعه ایران به وجود آورد که منجر به احیای طبقه متوسط جدید ایران شد و پایه ای برای تشکیل حزب کارگزاران و پیروزی های آن در انتخابات بعدی بود. این حزب به عنوان حامی اصلی اصلاحات سیاسی و اقتصادی، آزادی های اجتماعی و فرهنگی در عرصه سیاسی ایران تبدیل شد (Koolae and Mazarei, ۲۰۱۸: ۸۱).

به طور کلی در این دوره به موازات تحولات اقتصادی و بازسازی، شاخص های اجتماعی رشد قابل توجهی را تجربه کردند. شاخص های سواد و آموزش، رسانه و ارتباطات، شهرنشینی و بهداشت و درمان از مهم ترین شاخص های توسعه طبقه متوسط هستند که به عنوان محرک تحولات اجتماعی و سیاسی و نیروی پشتیبان اصلی احزاب و دموکراتیک محسوب می شوند. تلاش های مدرن سازی دولت رفسنجانی و همچنین اصلاحات اقتصادی و اجتماعی منجر به تحرک اجتماعی بالا و ظهور طبقه متوسط جدید شد که دارای گرایش های سرمایه داری بوروکراتیک و تکنوکراتیک بود. طبیعتاً منافع سیاسی این گروه در طبقه متوسط در فرآیندهای سیاسی پس از دوران سازندگی پس از جنگ تأثیرگذار بود و پایه و اساس ایجاد احزاب سیاسی در سال های بعد را پی ریزی کرد (بشیری، ۱۳۸۱). طبقه متوسط در ایران پس از انقلاب تأثیرات متعددی بر عرصه سیاسی داشته است. چنین تأثیراتی را می توان در حوزه هایی مشاهده کرد: تأثیرگذاری بر حوزه های قدرت سیاسی، تأثیر طبقه متوسط بر گروه ها و احزاب سیاسی و تلاش برای تأثیرگذاری بر فرهنگ سیاسی. حزب کارگزاران و توسعه این حزب نتیجه حضور این نیروی اجتماعی جدید در صحنه سیاسی کشور بود. طبقه متوسط به عنوان موتور دگرگونی جامعه، همواره به دنبال هویت ها و سبک های زندگی جدید بوده است... طبقه متوسط که از ثروت متوسطی برخوردار است، به دنبال کسب تجربیات جدید و یافتن هویت و تعاریف جدید برای زندگی شهری مدرن است.

ارزیابی کمی و کیفی نشان می دهد که در طول سال های دولت رفسنجانی، شاخص های توسعه اقتصادی مانند نرخ رشد اقتصادی، توسعه صنعتی و تولید اقتصادی، نرخ صنعتی شدن و همچنین شاخص های اجتماعی مانند نرخ باسوادی، بهداشت و درمان، امنیت اجتماعی و شهرنشینی وجود داشته است. این تحولات راه را برای رشد اجتماعی و سیاسی هموار کرد.

تحرک و حزب کارگزاران به عنوان پاسخی قانونی و نهادینه شده به مطالبات سیاسی طبقه اجتماعی جدید پدیدار شد. پیروزی انتخاباتی حزب کارگزاران در شهرهای بزرگ و مهمتر از همه در تهران که هسته اصلی تحولات بود، دلیل اصلی ظهور و موفقیت حزب در این نیروی اجتماعی جدید است. دلیل دوم نقش حزب کارگزاران در وقایع دوم خرداد است که طبقه متوسط شهری نیز در آن نقش بسزایی داشت. دلیل سوم شعارهای حزب کارگزاران است. که بر بازسازی اقتصادی، توسعه صنعتی، کاهش کنترل های اجتماعی و دفاع از آزادی های اجتماعی و سیاسی (البته به صورت محدود) و کاهش تنش ها در مورد مسائل سیاست خارجی تمرکز داشت. بنابراین می توان ادعا کرد که اصلاحات و تلاش های نوسازی که توسط دولت رفسنجانی انجام شد، پایه های احیا و گسترش طبقه متوسط شهری را پایه گذاری کرد (Koolaei and Mazarei, ۲۰۱۸: ۱۰۱). کارگزاران بخش تکنوکرات و مدرنیست دولت رفسنجانی و همچنین شهرداری تهران را حفظ کرد. آنها در سال ۱۳۷۴ به دنبال درگیری میان نخبگان ظهور کردند و توانستند حمایت اکثریت قریب به اتفاق

جامعه را به دست آورند و مطالبات جدید خود را در صحنه سیاسی کشور نمایندگی کنند (Koolae and Mazarei, ۲۰۱۸: ۹۵-۹۶). پس از آن کارگزاران «راست مدرن» نامیده شد و نماینده روشنفکران، صنعت گران، بوروکرات ها و کارگزاران اقتصادی کشور بودند که همان ائتلاف های درون جامعه بودند که با اصلاحات دولت هاشمی هویت سیاسی و اجتماعی جدیدی پیدا کرده بودند.

۵-۲- دوره خاتمی (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)

در دوره اول ریاست جمهوری خاتمی (۱۳۸۰-۱۳۷۶) مجموع نشریات مجوز گرفته و منتشر شده و تیراژ نسخه های مطبوعات در کشور در این دوره چهار ساله نسبت به قبل دو برابر شده و مجموع احزاب سیاسی که مجوز فعالیت سیاسی دریافت کردند نسبت به دوره قبل به سه برابر تغییر یافته است (اصغری، ۱۳۸۲: ۹۷).

در دوره خاتمی تمرکز زیادی بر توسعه سیاسی گردید و در این مسیر بر مباحث فرهنگی بیش از پیش تأکید شد. دولتمردان در این دوره معتقد بودند آموزش عالی می تواند تحرک اجتماعی ایجاد کند و به افراد کمک کند تا موقعیت اجتماعی خود را تغییر دهند. با توجه به نقش مهمی که دانشگاه ها در تحولات اجتماعی و سیاسی در نوسازی دولت ها ایفا کرده اند، افزایش دامنه آموزش عالی می تواند فرصت هایی را برای مشارکت سیاسی افراد در جامعه فراهم کند. تأثیر این تحولات در سال های پس از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری (از آن به عنوان دوم خرداد که نقطه آغاز اصلاحات در کشور بود) بارزتر است.

۵-۳- دوره احمدی نژاد (۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲)

پس از این دوران دولت محمود احمدی نژاد، نهمین و دهمین دولت در جمهوری اسلامی ایران است که با رویکرد احیای اصول و آرمان های انقلاب اسلامی بر سر کار آمد. مفهوم توسعه سیاسی در گفتمان احمدی نژاد، در تقابل با مفهوم توسعه سیاسی به معنای غربی آن، الزاماتی چون تشکیل تمدن اسلامی با محوریت نظام جمهوری اسلامی و اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی در سطح نظام بین المللی را به همراه داشت. در این دوران گفتمان اصول گرایی بر احزاب و سازمان های مردم نهاد و توجه به نقش مردم در رسیدن به اهداف انقلاب، به تبیین جدیدی از مفهوم توسعه سیاسی می پردازد. تبیینی که تشکیل تمدن اسلامی به محوریت نظام جمهوری اسلامی و برقراری عدل اسلامی در سراسر جهان هستی را نقطه محوری این مفهوم در گفتمان فکری احمدی نژاد می داند (محمدیان و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۲۳). احمدی نژاد شعار اصلی و محور برنامه های خود را عدالت محوری و عدالت گستری اعلام می کند. وی در صدد احیای اصول، ارزش ها و آرمان های نخستین انقلاب و در رأس آنها عدالت بوده است. بدین ترتیب، برنامه اصول گرایی احمدی نژاد بر مبنای مبارزه با بی عدالتی و نابرابری اجتماعی، فساد و تبعیض تدوین و عرضه شد (Sadjadpour, ۲۰۰۶: ۱۵۱-۱۶۱). علی رغم نکات مزبور، بازاندیشی مفهوم توسعه سیاسی در اندیشه احمدی نژاد، ارتباط مستقیمی با نظم و نظام بین المللی دارد. گفتمان

اصول گرایی احمدی نژاد، نظم و نظام بین‌المللی مستقر و موجود را کاملاً ناعادلانه، نامشروع و نامطلوب می‌پنداشت.

۴-۵- دوره روحانی (۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰)

پس از دوران احمدی‌نژاد و با شروع دولت روحانی باید اذعان داشت که مابین دوم خرداد ۱۳۷۶ و ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ از منظر تمرکز و توجه فوق‌العاده به موضوع کارآمدی سیاسی و توسعه سیاسی ربط وثیقی وجود دارد. اگر خاتمی با شعار ایران برای همه ایرانیان و روحانی با عنوان دولت تدبیر و امید روی کار آمدند برخلاف این دو، دولت احمدی‌نژاد محوری‌ترین موضوع خود را بر عدالت اجتماعی و کاهش فاصله فقیر و غنی در جامعه قرار داده بود. در هر دوی این تحولات موضوع توسعه سیاسی تجلی قابل ملاحظه‌ای یافته و به عنوان مولفه بنیادین دولت‌های خاتمی و روحانی مورد توجه آنها قرار گرفته است اما تفاوتی نیز بین این مولفه در عمل در مقایسه دولت روحانی و خاتمی قابل بررسی است: دولت خاتمی بخش مهمی از فعالیت‌های خویش را بر شکل دهی جامعه مدنی و توسعه سیاسی متمرکز نمود ولی دولت روحانی علی‌الاصول چنین دایه‌ای را به عنوان محوری‌ترین زمینه فعالیت خویش مورد نظر قرار نداده است. با این حال عدم توجه دولت روحانی به محورهای توسعه سیاسی و جامعه مدنی و مشارکت مدنی و پتانسیل‌های سازنده اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی، مردم را که در یک سونامی سیاسی دولت را کمک نمودند در مسیر دیگری قرار داد مسیری که دیگر دولت و حکومت آن را تعیین نمی‌نماید و نتیجه آن در انتخابات مجلس ۱۳۹۸ و ریاست جمهوری ۱۴۰۰ به وضوح مشاهده گردید.

نتیجه‌گیری:

نهادهای مدنی به طور اعم و تشکلهای و احزاب به طور اخص به عنوان بخشی از بدنه جامعه مدنی نقشی ویژه در توسعه سیاسی کشورها ایفا می‌نمایند. نقطه قوت تشکلهای این است که هم به عنوان بخش تأثیرگذار اقتصاد و هم به عنوان بخش تأثیرگذار در توسعه سیاسی مطرح می‌باشند. اما احزاب در کمیت و کیفیت تحت تأثیر سه عامل ۱- ساختار حکومت و میزان تمرکزگرایی، ۲- سطح توسعه‌یافتگی و ۳- شکل‌گیری و تکامل جامعه مدنی تعدیل شده و برحسب جوامع مختلف، اشکال متفاوت می‌یابد. زمانی که صحبت از جامعه مدنی می‌گردد باید به دو نکته توجه نمود: نخست اینکه نظریات در حوزه توسعه به طور اعم و توسعه سیاسی و جامعه مدنی به طور اخص تماماً نظریات غربی بوده و نظریه‌پردازان نیز مطابق با معیارهای جامعه شناختی و معرفت شناختی این جوامع اقدام به نظریه پردازی نموده‌اند. بر این اساس تطبیق تمام و کمال آن با جوامع جهان سومی ممکن نیست و در این زمینه بومی سازی نظریات صورت نگرفته است. بنابراین در تطبیق نظریه و مصداق (نظریه جامعه مدنی) سعی شده است از بیشترین همسویی و نزدیکی بهره برد.

نکته دوم اینکه موضوع باید در یک کلیت سیستماتیک مورد توجه قرار گیرد. یعنی اینکه برای تحقق توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی سطح بالا و جامعه مدنی ما نیازمندیم تمامی سطوح و لایه های مؤثر در این امر را مشاهده نماییم. این روند و پیوستگی در جوامعی که سطح بالایی از جامعه مدنی را دارا هستند می‌توان مشاهده نمود اما در جوامع کمتر توسعه یافته مثل ایران نگاه موردی (مانند نقش احزاب به عنوان نهاد جامعه مدنی در توسعه سیاسی) با کاستی‌ها و چالش‌هایی روبرو است که زمینه را برای هرگونه نقد منصفانه و یا غیرمنصفانه (بدبینانه تر) فراهم می‌آورد. در واقع میان نهادهای مسبب توسعه و سطح توسعه یافتگی رابطه‌ای دو سویه برقرار است.

فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ما مانع تحقق جامعه مدنی شده است. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که احزاب در ایران از بالا به پایین شکل می‌گیرند و بیشتر دستوری هستند. احزاب سیاسی در ایران دارای استقلال نیستند و نوعی وابستگی فکری یا مالی به افراد یا دولت از خود نشان می‌دهند و نهادهای سنتی مانند روحانیون و بازاریان که از دیر باز در کشور ما شکل گرفته‌اند برخی از کار ویژه‌های احزاب را تصاحب می‌کنند و این باعث می‌شود که احزاب جایگاه واقعی خود را در جامعه پیدا نکنند. با توجه به یافته‌های پژوهش راهکارهای ذیل را در رفع موانع توسعه سیاسی و فرهنگی در ایران می‌توان برشمرد:

- تغییر در منابع قدرت سیاسی و کسب ثروت: نظام‌های سیاسی‌ای که منابع قدرت خود را بدون اتکا به عموم مردم خود تحصیل می‌نمایند آنرا در جهت حفظ قدرت صرف می‌نمایند. درآمدهای کلان نفتی، قدرت سیاسی حاکم در ایران را در جایگاه نقدپذیری، مهندسی مشارکت، مسلط سازی گفتمان، بی اعتنائی به جامعه مدنی و غیره سوق می‌دهد.
- تفکیک گفتمان توسعه سیاسی از گفتمان قدرت سیاسی: توسعه سیاسی و قدرت سیاسی دو مفهوم به هم مرتبط می‌باشند. مطالعات توسعه سیاسی در ایران هم نشان می‌دهد که همواره گفتمان توسعه سیاسی تابعی از گفتمان قدرت سیاسی بوده است. برای غلبه گفتمان توسعه سیاسی باید تکرار قدرت در ساختار سیاسی نهادینه گردد و با قدرت سیاسی متمرکز تنها توسعه سیاسی صورت ظاهری می‌یابد.
- لزوم انفکاک ساختاری: فقدان انفکاک ساختاری، اصلی‌ترین، مهمترین و با اولویت‌ترین مانع در جهت توسعه سیاسی ایران می‌باشد. در جوامع غربی، ساختار اجتماعی از گذشته‌های دور تاریخی دچار انفکاک شده بود و ساختار اقتصادی و حتی ساختار فرهنگی از قرن‌ها پیش، از استقلال نسبی برخوردار بوده‌اند و در نتیجه زمینه بسیار مهیا بوده است تا برای طی نمودن مسیر توسعه سیاسی به سمت انفکاک در ساختار سیاسی حرکت نموده و پیشنهاد تفکیک قوا ارائه شود، در حالی که در ایران، به دلیل عدم انفکاک در ساختار اجتماعی، تجویز پیشنهاد تفکیک قوا

و مشروطیت قدرت چندان قرن توفیق نبوده است و برگشت‌پذیری به وضعیت گذشته را تسهیل کرده است.

- گام‌های پیوسته و رو به جلو: توسعه سیاسی پس از دوره گذار سیاسی اتفاق می‌افتد. گذار سیاسی به نظام دموکراتیک زمانی با موفقیت طی می‌شود که گام‌های مربوط به توسعه در زمینه‌های مختلف برداشته شود. آنچه در این میان حائز اهمیت می‌باشد این است که این گام‌ها باید به صورت پیوسته حتی اگر با صرف مدت زمان بیشتری همراه باشد. پرهیز از شعارگرایی و حرکت‌های انقلابی (همچون انقلاب مشروطه و دولت مصدق) و توجه به فرهنگ سازی سیاسی در این زمینه کارساز می‌باشد.

- حرکت بر اساس مقتضیات زمان: جهانی شدن، تنگاتنگی و به هم پیوستگی اقتصاد، افزایش قدرت رسانه‌ها و رشد شبکه‌های اجتماعی مجازی مانند فیس بوک و توییتر، واقعیت غیرقابل انکار دنیای امروز است.

بنابراین در یک جمع‌بندی کلی باید اذعان داشت توسعه در واقع يك مجرا و کانال عبور است و لزوماً مختصات آن وابسته به سرزمین خاص نیست. جوامع می‌توانند به شیوه گفته شده راه توسعه را طی کنند و در این مسیر هرکس شیوه زندگی خودش را مشمول تغییر قرار دهد. منظور از شیوه زندگی، فرهنگ است. برای توسعه یافتن ضرورت ندارد که ما لزوماً مثل جوامع دیگر باشیم، که در آن صورت نمی‌شود از توسعه حرف زد چراکه هر جامعه ای روش‌های رسیدن به توسعه مختص خود را دارد. توسعه به وقت و اندیشه نیاز دارد. برای رسیدن به توسعه باید وقت بگذاریم و برای فراهم آوردن امکان و اندیشیدن هم باید مطالعه و تجربه کسب کنیم و در نهایت بیندیشیم که چگونه می‌توانیم نسبت به گذشته به توسعه دست یابیم.

فهرست منابع:

- اخوان، محمدجواد، (۱۳۸۹)، *عبور از فتنه*، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش رسانه‌ها.
- اصغری، علی، (۱۳۸۲)، «موانع تحقق جامعه مدنی (در دوره اول ریاست جمهوری سید محمد خاتمی)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، استاد راهنما: سید رحیم ابوالحسنی، استاد مشاور: نجف لک زایی، قم: دانشگاه باقرالعلوم.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰)، *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری)*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)*، چاپ دهم، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۸) *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین، (۱۳۹۸)، *دولت و انقلاب در ایران ۱۹۸۲ - ۱۹۶۲ م.* [۱۳۴۱ - ۱۳۶۱ ش.]. تهران: مانیا هنر.

- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۴)، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ.
- توسلی رکن آبادی، مجید و علیرضا شعبان شمیرانی، (۱۳۹۲)، «نقش نظام انتخاباتی مجلس شورای اسلامی در چگونگی ایفای مسئولیت نمایندگان مجلس هفتم»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال چهارم، شماره ۱۰.
- دارابی، علی، (۱۳۸۸)، *رفتار انتخاباتی در ایران: الگوها و نظریه‌ها*، تهران: انتشارات سروش.
- سلطانی، علی، (۱۳۸۷)، *قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر نی.
- شیرودی، مرتضی، (۱۳۸۴)، «گزارشی از کتاب: موانع توسعه سیاسی در ایران»، *مجله رواق اندیشه*، شماره ۴۳.
- عیوضی، محمد رحیم، (۱۳۸۸)، «نظام انتخاباتی ما»، *مجله زمانه*، سال هشتم، شماره ۸۱.
- فروزش، مهدی، (۱۳۹۸)، *تا توسعه*، تهران: انتشارات کاشف.
- محمدیان، رضا، حسین تفضلی و سیداسماعیل حسینی گلی، (۱۴۰۰)، «بازاندیشی مفهوم توسعه سیاسی در گفتمان اصول‌گرای محمود احمدی‌نژاد»، *فصلنامه سپهر سیاست*، سال هشتم، شماره ۲۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۶۷)، *آموزش فرهنگی*، قم: مؤسسه آموزش و پژوهش امام‌خمینی(ره).
- موثقی، احمد، (۱۳۸۰)، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، تهران: سمت.
- نش، کیت، (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت*، تهران: نشر کویر.
- نروزی، نورمحمد، (۱۳۸۵)، «اقتصاد سیاسی نفت و جامعه مدنی در ایران»، *فصلنامه اقتصاد سیاسی*، سال چهارم، شماره ۱۳.
- واینر، مایرون و ساموئل هانتینگتن، (۱۳۷۹)، *درک توسعه سیاسی*، ترجمه گروه مترجمین، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هابرماس، یورگن، (۱۳۸۸)، *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، کاوشی در باب جامعه بورژوازی*، ترجمه جمال محمدی، چاپ سوم: تهران: نشر افکار.
- Becker, David G., (۱۹۹۰), "Business Associations in Latin America: The Venezuelan Case", *Comparative Political Studies*, Vol. ۲۳, No. ۱.
- Calhoun, Craig, Joseph Gerteis, James Moody, Steven Pfaff and Indermohan Virk (Editors), (۲۰۰۷), *Contemporary Sociological Theory (2nd Edition)*, San Francisco: Wiley-Blackwell.

- Ibrahim, Saad Eddin, (۱۹۹۴), "Civil Society and Prospects for Democratization in the Arab World," in Augustus Richard Norton, (Editor), ***Civil Society in the Middle East***, vol. I, Leiden: E. J. Brill Publishers.
- Koolae, Elahé and Yousef Mazare, (۲۰۱۸), "Modernization and Political Parties: A Case Study of the Hashemi Rafsanjan Administration", ***International Studies Journal (ISJ)***, Vol. ۱۰, No. ۱.
- Moussalli, Ahmad, (۱۹۹۴), "Modern Islamic Fundamentalist Discourses on Civil Society, Pluralism and Democracy," in Augustus Richard Norton, ***Civil Society in the Middle East***, vol. I, Leiden: E. J. Brill Publishers.
- Poster, Mark, (۲۰۰۳), "The Net as a Public Sphere?", Available at: http://www.wired.com/wired/archive/۳,۱۱/poster.if_pr.html
- Sadjadpour, Karim, (۲۰۰۶), "How Relevant Is the Iranian Street", ***The Washington Quarterly***, No. ۳۰.